

۱- رورنی بحث خود را با اشاره به نوع فلسفه‌شناسی پوزیتیویستیک (منونه موردی هانس رایشناخ و کتاب فلسفه علمی او) آغاز می‌کند. رایشناخ با فرمولی گرفتن نماز اساسی فلسفه از تاریخ فلسفه به تحلیل تاریخ فلسفه براساس نوع مطلوب فلسفه‌پژوهی که می‌اندیشد، می‌پردازد. فلسفه مطلوب از نظر رایشناخ فلسفه‌ای است که مدفعه اصلی و مساملت محوری آن، حل مساملت ناشی از تناقض و عمل علوم طبیعی (Natural Science) است.

وی با تقسیم تاریخ فلسفه به دو دوره پیش رورنیستی و مابعد آن، عمدتوسرین وجه تمایز این دو دوره را به‌کارگیری ابزارهای دقیق منطقی (Logical means) در دوره دوم و توسل به حس و منطق و خرافه و دوره اول می‌داند. جان کلام رایشناخ آن است که فلسفه از نظر رایشناخ (Speculation) فلسفه علم (Science) منتقل شده و سیر تکاملی یافته است. رورنی در این باره می‌گوید: اگرچه تفکدهای جدید کوبان، سطر و کوهن و دیگران در ماب این نوع نمازها (تألیف و تالیف و تاریخ فلسفه) و مفاصلی چون امر از منطقی، تحلیل منطقی، حدت منطقی و... این دو نگاه پوزیتیویستیک به فلسفه و تاریخ فلسفه را متزلزل کرده، لیکن باید پذیرفت که کوهن تئوری فلسفه لیکن با فلسفه، همان است که فلسفه که حرکت از نظر رایشناخ به علم می‌داند و کار فلسفه را برآوردن به مجموعه‌ای مشخص از مساملت مهم که ابزارهای دقیق منطقی بدان می‌پردازد می‌شود. این نوع مطلوب فلسفه‌پژوهی (از نظر رایشناخ) این خود را در کانت می‌یابد، چرا که فلسفه او فلسفه علمی است و هگل و سنت ایدیاگیم آلمان فلسفه‌پژوهی است) می‌پردازد. رایشناخ این نقتی که هگل را بر سر صیقل کانت بداند، نوعی بدفهمی می‌داند. وی نظام هگل را حتی قابل قیاس با نظامهای

افلاطون و ارسطونی می‌داند، چرا که در نظامهای یونانی، فلسفه متناسب با علم زمانه خودشان، تجلی پیدا کرده بود. در یک کلام نوع مطلوب فلسفه‌پژوهی که در کانت اوج می‌گیرد، تبیین علمی از خود علم است.

۲- رورنی در ادامه مقاله سنت

ریچارد رورنی و مرز میان فلسفه تحلیلی و کانتینتال - ۱

سقوط فلسفه آکسفورد

ایدیاگیم آلمان، پدیدارشناسی هوسرل، فلسفه حیات برگسون و پراگماتیست‌هایی چون دیویی در کتاب تجزیه و طبیعت، و جیمز در کتاب تجربه‌گرایی رابیناکه را در این نکتته همداسان می‌بیند که هگی می‌گویند تا پاسخ‌های غیر علمی به پرسش به لحاظ معرفت‌شناختی سرورنیده شده، باید ازبه و سوز را با استیل‌ها و تصمیم‌های شایزده ارائه دهند و در طلب معرفتی فوق علمی بگریند. Super Scientific Knowledge

۳- فلسفه تحلیلی در اوایل دهه ۵۰، فلسفه غالب دپارتمانهای آمریکا می‌شود. حضور کارنپ، هیل، رایشناخ و تارسکی تا اوایل دهه ۶۰ به این وضع مدد می‌رساند. در این دوره سبطره با تعظیم منطق و زبان است. تصور رایشناخی از فلسفه، بر افهان حاکم است. دروای که دوره تحقیر تاریخ فلسفه است و مناظرات فلسفه خود را بر قله و سفار آخر عمر بزرگ تحلیل می‌داند.



از نظر رورنی امروز فلاسفه تحلیلی از ارائه ملاکی برای تشخیص مسائل فلسفی عاجزند و آن تصویر واضح دیگر کم شده است

واضح دیگر کم شده است. امروز فلسفه تحلیلی برای رسیدن به تصویری از خود (Self-image) دیگر نمی‌تواند به روش موضوع یا مساملت خاصی اتکا داشته باشد بلکه باید فلسفه تحلیلی را یک سبک (Style) دانست و آن را رشته‌ای شمرده در کنار دیگر رشته‌های دپارتمان‌های علوم انسانی و هنر که دعوی دقت و مریت علمی در آنها دیده نمی‌شود.

۴- این که امروز در دپارتمان‌های علوم انسانی کتب تاریخ‌نگاری آسال و ساختارشنکی بریدا و معناشناسی جهان‌های ممکن روح دارد صرفاً بدین معناست که فرناندو برهول، زاگ درینا و ریچارد مونتس آثار قابل توجهی دارند و نمادای مخاطب که حول این محور گرد آمده‌اند و عالمان علوم انسانی، سز خوششان را از علوم طبیعی به با مساملت و روش خاصی، بلکه با مباحث و تحقیقات جاری مشخص می‌کنند (نگاه کادامری- کوهنی)

۵- رایشناخ می‌گفت: آنچه فلسفه را فلسفه می‌کند، فهرستی از مساملت مشخص است که به طبیعت (Nature) و امکان معرفت علمی و ربط آن به مابقی فرهنگ می‌پردازد. این یک باور اساسی فلاسفه تحلیلی است که برخی مساملت، به نحو متمایز، مسائل فلسفی‌اند، سزوال رورنی این است که اگر بخواهیم نوع فلسفه شناسی که رایشناخ ارائه می‌دهد را ملاحظه فرماییم، با آثار و اندیشه‌های کسانی چون مارکس، کی‌رگارد، فرگه و کتسری و متفکران قرن ۱۹ چنین؟

۶- از نظر رورنی امروز فلاسفه تحلیلی از ارائه ملاکی برای تشخیص مسائل فلسفی عاجزند و آن تصویر